

فهرست

سخن پیشین	۷
-----------	---

فصل اول

نقش جوانان و نوجوانان در دفاع مقدس	۱۱
آنچه من از جوانان عصر خمینی رهبر دیدم	۱۴
صفهای ثبت نام	۱۶
پایگاه‌های بسیج	۱۷
تمرین پرواز	۱۹
تمرین عاشقی	۲۰
عشق و دلبری بامعبود	۲۱
گروه تخریب و اطلاعات عملیات	۲۴
دغدغه بچه‌ها	۲۵
برخی از سفارش‌های شهدا	۲۶
خلف صالح شهیدان	۲۹
یک شب در فاو	۳۱

فصل دوم:

پشتیبانی	۳۳
حال و هوای پشت جبهه	۳۵
پشتیبانی نیروی انسانی	۳۶
پشتیبانی تدارکاتی	۳۷
هدایای مالی	۳۸
ملّت ایران پیروز جنگ هشت ساله	۴۱
دست پلید نفاق	۴۲
هشدار	۴۳

فصل سوم:

آسیب دیدگان جنگ	۴۷
خانواده‌های شهیدان	۴۹
پیام امام خمینی رهبر به خانواده محترم شهیدان و ایثارگران	۵۳
دلجویی امام خمینی رهبر از خانواده‌های شهدا	۵۵
تجلیل امام خمینی رهبر از شهدا و خانواده معظم آنان	۵۶
بیان زیبایی شهادت در کلام امام خمینی رهبر	۵۶
آزادگی در عین اسارت	۵۷
مهاجران جنگ	۶۰

۶۱	پیام امام علیه السلام در نیمه شعبان به مهاجرین جنگ
۶۲	جلوه‌ای از ایثار
۶۳	نقش ممتاز روحانیت در جنگ
۶۵	بخشی از پیام تاریخی حضرت امام خمینی علیه السلام به روحانیت در سوم اسفند سال ۱۳۶۷
۷۲	برکات جنگ تحمیلی
۷۵	جنگی وحشتناک‌تر
۷۷	دغدغه‌های رهبری در مورد جنگ نرم
۷۸	کلام آخر
۷۹	متن سخنرانی در جمع رزمندگان فاتح فاو
۸۵	آزمون تستی برای مرور دوباره کتاب

سخن پیشین

(وَمَا نَقْمُوا مِنْهُمْ إِلَّا أَنْ يُؤْمِنُوا بِاللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ)^۱

و بر آنان عیبی نگرفته بودند جز اینکه به خدای ارجمند ستوده ایمان آورده بودند.



۷

جنگ تحمیلی علیه دولت نوپای جمهوری اسلامی از جنگ‌هایی بود که در بسیاری موارد به جنگ‌های تحمیلی بر اسلام در عصر رسول خدا ﷺ شباهت داشت؛ مانند: اهداف دشمن، تحمیلی بودن، قدرتمند بودن دشمن و خالی بودن دست ما؛ درحقیقت دشمنان اسلام از صدر تاکنون همواره یک هدف مشترک داشتند و آن هم نابودی اسلام است؛ برای مثال دشمنان اسلام در جنگ احزاب هم‌قسم شدند تا در برابر رسول خدا ﷺ بایستند؛ در برابر جمهوری اسلامی نیز تمام دشمنان شرق و غرب و منافقان با هم پیمان بستند تا نظام اسلامی را ریشه‌کن کنند. بدون شک اسلام جنگ ابتدایی ندارد، مگر در مواردی که توطئه‌ای را از سوی دشمن احساس کند. تمام جنگ‌هایی که در اسلام رخ داده، از سوی دشمن تحمیل شده است. از جنگ بدر و حنین و احد و احزاب و جمل و صفین و نهروان در عصر پیامبر ﷺ گرفته تا جنگی که بر جمهوری اسلامی و سپس بر تمام مسلمانان تحمیل شد و آنها فقط دفاع کردند و دفاع‌شان، دفاع از حق و عدالت و امنیت بود؛ دفاعی که علاوه بر مقدس‌بودن، یک مسئله فطری بشر است و هرکس هنگام حمله دشمن به طور غریزی و فطری از خود و منافعش دفاع می‌کند.

انقلاب اسلامی به دلیل اینکه منافع قدرت‌های شرق و غرب را به خطر انداخت و دست آنها را از منافع ملی و ذخایر زیرزمینی کوتاه کرد برای‌شان غیرقابل تحمل بود؛ چراکه شاه، قدرت سیاسی آنها را در منطقه محافظت و تقویت می‌کرد و جمهوری اسلامی ایران به قدرت سیاسی آنان آسیب رساند و صدای عدالت‌خواهی ملت به گوش جهانیان رسید و حرکتی بود که از سوی تمام ملت‌های تحت ستم مورد تقدیر و



استقبال قرار گرفت؛ از این رو قدرت‌های استکباری برای شکستن این انقلاب کم‌نظیر به تمام ابزار و وسایل متوسل شدند و همه ترفندها، نقشه‌ها و توطئه‌های خود را به کار بستند و ابتدا از طریق نفوذ در دولت موقت تلاش کردند آسیب برسانند، ولی با تسخیر لانه جاسوسی آمریکا توطئه‌های‌شان نقش بر آب شد، آن‌گاه از طریق ایجاد گروهک‌ها، انواع فتنه‌ها، کودتا، تحریک حزب توده، فتنه حزب خلق مسلمان، فتنه کردستان، تحریک خلق ترکمن و قوم بلوچ و خلق عرب و گروهک نفاق و ایجاد فتنه و آشوب در کشور، ایجاد کمبود مواد غذایی و دارویی و آتش زدن خرمن‌های کشاورزان زحمتکش، دزدیدن داروهای اساسی و ریختن در رودخانه‌ها و دیگر فتنه‌هایی که ملت از یاد نبرده و دفتر تاریخ آنها را ثبت کرده است، خواستند این انقلاب را نابود کنند که هرگز موفق نشدند و خداوند پشت و پناه مؤمنان بود.

بلوکه کردن دارایی‌های ایران و تحریم‌های ناجوانمردانه - که هنوز هم ادامه دارد و شدیدتر هم شده - و فتنه‌های سیاسی، از جمله فتنه بنی‌صدر و ترور سرمایه‌های انقلاب، مانند: انفجار مرکز حزب جمهوری اسلامی و شهادت ۷۲ سرمایه انقلاب، از جمله رئیس دیوان عالی کشور - شهید مظلوم بهشتی - و حادثه هشتم شهریور و شهادت رئیس‌جمهور و نخست‌وزیر (شهید رجایی و باهنر) و شهدای محراب و سایر ترورها، به‌ویژه در سال ۱۳۶۰؛ از کارهای ناشایست آنان است که همگان بر آن واقف‌اند.

آخرین ترفند

وقتی استکبار جهانی از همه توطئه‌ها ناامید شد و سرش به سنگ خورد، هرچند ملت آسیب دیدند و هزینه‌های سنگینی بر ملت عزیز ایران تحمیل کرد، در شکست انقلاب اسلامی ناکام ماند؛ آن‌گاه به شرارت‌های دیگری دست زد و آن، تحمیل جنگ نابرابر بر ملت مظلوم ایران بود.

استکبار به سرکردگی آمریکا با تصور اینکه ارتش ایران از هم پاشیده و سپاه و بسیج نیز هنوز سازمان نیافته‌اند و امکانات دفاعی نیز محدود است، فرد دیوانه‌ای را تحریک کرد و با تشویق تسخیر سه‌روزه ایران و شکست انقلاب، در سی‌ام شهریور ۵۹ از زمین و هوا و دریا به ایران حمله کرد و با تخریب تأسیسات زیربنایی، بخش عظیمی از کشور را اشغال و نابود کرد.

در این زمان، ملت ایران دست روی دست گذاشتند تا گرگان درنده، هستی او را ببلعند. دفاع کردند و نگذاشتند کشور به استبداد سابق بازگردد. آری! ملت با همه مشکلاتی که داشت و زخم‌هایی که از انقلاب خورده بود و با وجود تمام کمبودها دوباره درگیر جنگی نابرابر شد و با تمام وجود در برابر استکبار ایستاد؛ از این رو به

فرمان پیر مرادش و رهبر آگاهش - امام خمینی علیه السلام - وارد میدان شد و ارتش، سپاه و بسیج مردمی از تمام اقشار - پیرمرد، کشاورز، روستایی، دانشجو، دانش آموز، معلم، بازاری، روحانی، بانوان و خلاصه هرکس احساس غیرت دینی و وطنی می کرد به عرصه دفاع آمد، هرکس هرکار که می توانست انجام دهد به صحنه آمد؛ حتی آن پیرزن خانه دار با چند عدد تخم مرغ احساس مسئولیت کرد و این احساس مسئولیت سبب شد هشت سال با چنگ و دندان از حیثیت آرمان خود دفاع کند و بینی دشمن را به خاک بمالد و امروز، سرافراز در دنیا در حال پیشرفت است. اینجانب تمام هشت سال جنگ را درگیر بودم و مسائل بسیاری را مشاهده کردم و پس از حدود سه دهه نیاز دیدم بخش اندکی از آنچه در ذهنم مانده و هنوز پاک نشده، برای نسل آینده به رشته تحریر درآورم؛ ولی اعتراف می کنم که یک از هزار را هم نمی توانم بیان کنم؛ چراکه بعضی احساسات و واقعیت های جنگ تحمیلی با هیچ بیان و قلم یا فیلم و عکسی قابل انعکاس نیست.

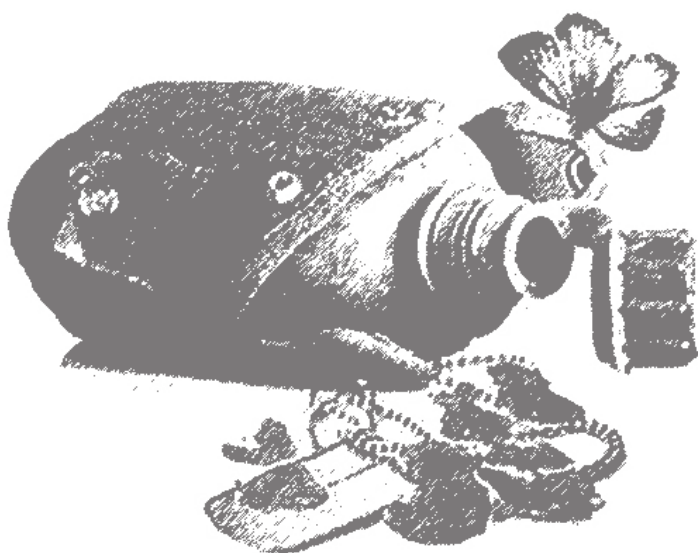
در یک کلمه، هشت سال دفاع، یعنی نمایش صبر، مقاومت، غرور، نجابت، فداکاری و هشت سال زیبایی، هشت سال تحقق اطاعت از رهبری و تجسم اخلاص و ایمان، هشت سال عزت نفس و هیئات منا الذله، هشت سال صلابت و جهاد فی سبیل الله و هشت سال دفاع مقدس.



درد می فرستم به روح بلند شهیدان، به ویژه امام شهیدان حضرت امام خمینی علیه السلام، استاد و مرادم که از چهارده سالگی، اولین اعلامیه ایشان را با تمام احساسات در سال ۱۳۴۲ با دست تکثیر کردم و به در مساجد چسباندیم و از پانزدهم خرداد ۴۳ که با دستگیری ایشان موضوع اعتصابات در کشور به وجود آمد، حقیر در جمع آنان بودم و تا امروز فدایی این ابرمرد تاریخ هستم و خواهم بود. یاد می کنم از اخوی شهیدم حضرت حجت الاسلام والمسلمین حاج شیخ غلامرضا رحیمی امام جمعه و نماینده دوره اول و دوم مجلس شورای اسلامی از طرف مردم بزرگوار ماهشهر که همچنان قدرشناس فداکاری این نماینده مردمی و فداکار هستند و نیز خواهر شهیدمان معصومه رحیمی که به دست دژخیمان بعثی در زندان عراق جلوی چشم فرزندانش مظلومانه به شهادت رسید و دو فرزند شهیدش علی و عبدالله ابراهیمی که همچنان مفقودالاثَر هستند و به دست رژیم بعثی در عراق به شهادت رسیدند و تمام دوستان و فامیل و محافظان شهیدم، همچون شهید هادی پور، تیموری، طاهری و همه شهدای نظام اسلامی که امیدوارم نسل امروز وارثان خوبی برای نسل شهید دیروز باشند و اهداف و آرمان های انسانی و آزادی خواهی آنان را فراموش نکنند.



فصل اول:



نقش جوانان و نوجوانان در دفاع مقدس

رسول خدا ﷺ فرمودند: «به جوانان اعتماد کنید. وقتی من مبعوث شدم، جوانان مرا یاری کردند و بزرگ‌ترها تنهایم گذاشتند.»
 امام صادق (ع) به یکی از اصحابش که برای دعوت به اسلام و ولایت رفته و کمی ناامید برگشته بود، فرمود: «عَلَيْكَ بِالْأَحْدَاثِ فَإِنَّهُمْ أَسْرَعُ إِلَى كُلِّ خَيْرٍ»^۱ جوانان را دریاب؛ زیرا آنان سریع‌تر به کارهای خیر روی می‌آورند.
 حرکت امام بزرگوار و راحل با جوانان آغاز شد. جوانان نخستین کسانی بودند که دعوت او را لیبیک گفتند. همواره بار حوادث مختلف، از جمله: ۱۵ خرداد، ۱۷ شهریور، ۱۹ دی و پیروزی ۲۲ بهمن بر دوش جوانان بود. اگر فیلم راهپیمایی آن روزها ارائه شود، در تمام آنها چهره‌های شاداب و انقلابی جوانان، به‌ویژه دانش‌آموزان و دانشجویان مشاهده می‌شود و انصافاً حرکت عظیم قافله انقلاب اسلامی با دست پربرکت جوانان کشور صورت گرفت؛ البته نظام طاغوت سعی می‌کرد جوانان را از عرصه سیاست و جامعه دور کند و آنها را منزوی سازد و با ارائه انواع وسایل عیاشی و آزادگذاشتن هرگونه فساد اخلاقی، آنها را به فساد و تباهی مشغول سازد؛ ولی برای آنان بسیار شگفت‌آور بود که چنین تحولی در همان زمان رخ دهد و نظام فاسد و مُفسد شاه را همان جوانان به ستوه آورند.

امام راحل (ع) بارها فرمود: خداوند اول دل ملت را متحول کرد. نخست جوانان را منقلب ساخت که انقلاب به دست جوانان تحقق یابد؛ گویا دعای حَوِّلْ حَالَنَا إِلَى أَحْسَنِ الْحَالِ تحقق یافت و دل و روح جوانان متحول شد و همان‌هایی که قصد به تباهی کشیدن‌شان را داشتند





چنان متحول شدند که با فسادهای شاهانه برخورد کردند. جوانانی را که شاه می‌خواست از روحانیت و رهبری جدا سازد فریاد می‌زدند: زنده‌باد خمینی! مرده‌باد شاه! روح منی خمینی و... همین جوانان با رهبری و هدایت روحانیت، چنان شیفته اسلام شدند که با تقدیم شهدای بسیار، انقلاب را به پیروزی رساندند و برای حفظ انقلاب در رکاب امام راحل، آماده خدمت شدند و تا پای جان و نثار اعضای بدن خود ایستادند و همین جوانان وقتی کشور و انقلاب را در خطر دیدند به فرمان امام بزرگوارشان رهسپار جبهه شدند و برای حفظ انقلاب، عاشقانه جنگیدند و برای دفاع از آن سر از پا نشناختند! گلستان‌های شهدا، شاهد این حقیقت است.

براستی اعجاب‌انگیز، محیرالعقول و غیرباورانه بود و با هیچ‌یک از معیارهای مادی قابل‌سنجش نبود، جوانان و نوجوانانی که درس و مدرسه برای‌شان مهم بود، بودن در کنار پدر و مادر و خواهر و برادر و مهر مادری برای‌شان همه چیز بود، جایش را به جبهه‌ها، سنگلاخ‌ها، گرمای جزیره مجنون و برف‌های کردستان و آتش و توپ و خمپاره و سنگرهای یک نفره و خاکی و تاریک دادند. این تحول، یک معجزه و یک افسانه بود؛ اما واقعیت داشت.

آنچه من از جوانان عصر خمینی علیه‌السلام دیدم

من از وقتی جوان بودم، به‌ویژه در دوران انقلاب و دفاع مقدس تا امروز چرا که با جوانان بوده‌ام، در تمام هیجانات و احساسات آنان حضور داشتم و این یک حقیقت است که جوانان پاک‌ترین روح را دارند، زیباترین شعور و عشق را دارند و قلب‌شان مملو از ایمان است. چیزهایی از روح بلند جوانان دیدم که قابل وصف نیست؛ الان هم با تمام وجود، جوانان را دوست دارم؛ چون دوست‌داشتنی‌اند و از آدم‌هایی که سدّ راه آنان هستند بیشتر از خیلی‌ها احساس نگرانی دارم و می‌دانم به کمک نیاز دارند، به پناهگاه نیاز دارند، به مرشد، معلم و انسان دلسوزی مانند امام و مقام معظم رهبری نیاز دارند که حرف دل

آنها را بفهمد و قلب لطیف و روح پراحساس آنان را درک کند. اگر جوانان راهنمایی شوند، زود مطلب را می‌گیرند؛ زیرا روح و فطرت آنان فطرت توحیدی است و با عشق به خدا و اهل بیت و دین و معنویت و اخلاق عجین شده است. جوانان بسیاری نزد من می‌آیند که به آنها غبطه می‌خورم؛ از بس دوست‌داشتنی و عزیز و فهمیده‌اند و در عین حال، بسیار نگران؛ زیرا موانع بزرگی بر سر راه آنان است و امکان غرق شدن آنها در امواج خروشان فتنه‌ها وجود دارد.

خمینی بزرگ، قلب این جوانان را چنان با اخلاص و تقوای خود تسخیر کرد که به فرمان او جان بر کف نهادند و برای خدا و به فرمان ولیّ خدا، نظام اسلامی را تنها نگذاشتند و با حضور پی‌درپی در جبهه‌ها بدون تجهیزات مدرن، ولی با ایمانی محکم، دشمن را به خاک سیاه نشانده‌اند. اگر شنیده‌اید که یک بسیجی با تفنگ خالی درون سنگر عراقی‌ها رفته و پانزده نفر را اسیر کرده و همه را به پشت خط آورده، به دلیل آن روح بلند خدایی‌شان بود. آنها شهادت را شیرین‌تر از غسل می‌دانستند و فرماندهان از پس اصرار آنها بر نمی‌آمدند و برای رفتن به جبهه گریه می‌کردند، دست و پای فرماندهان را می‌بوسیدند و شناسنامه خود را دستکاری می‌کردند تا بتوانند به جبهه بروند و این، ناشی از عشق الهی بود که در وجودشان شعله‌ور بود.

آنها سلاح نداشتند؛ ولی قلب‌شان محکم و تسخیرناپذیر بود و در سنگر و قلعه توحید حضور داشتند و این بود رمز مقاومت و پیروزی در برابر شرق و غرب عالم؛ کاری کردند که اجانب و جهان‌خوران هرگز چشم طمع به ایران اسلامی نداشته باشند.

آنچه در جبهه‌ها دیده شد، تفسیری بود از جوانان صدر اسلام و آنچه در تاریخ خوانده بودیم که حنظله صبح عروسی، غسل نکرده خود را به جبهه نزد رسول خدا ﷺ رساند و در همان جبهه شهید شد و ملائکه غسلش دادند که شد «غسل الملائکه»، مانند آن را بارها در جنگ تحمیلی دیدیم؛ کسانی که آرزوی دیدن اولین فرزند خود را به بهشت بردند و شنیده بودیم و خوانده بودیم که جوانان می‌آمدند نزد رسول خدا ﷺ و با اصرار می‌خواستند به جبهه بروند و از آن بزرگوار می‌خواستند دعا کند شهادت نصیب‌شان شود و مانند آنها را بسیار در





دوران دفاع مقدس دیدیم که نه قابل شمارش است و نه قابل وصف. بسیاری از حقایق صدر اسلام که در جنگ بدر، احد، حنین و احزاب رخ داد، در جنگ تحمیلی زنده و عینی شد.

صف‌های ثبت‌نام

در شرایطی که بسیاری از مردم در صف مرغ و تخم‌مرغ و سایر نیازها ایستاده بودند و چاره‌ای هم نداشتند، جوانان در صف ثبت‌نام برای حضور در جبهه ایستاده بودند و از سروکول یکدیگر بالا می‌رفتند که زودتر نوبت‌شان بشود و وقتی اسم‌شان نوشته می‌شد شادی می‌کردند و پایین و بالا می‌پریدند و این حرکت آنان با هیچ معیار مادی قابل درک و ارزیابی نبود. حقیر صبح‌ها برای جوانان دبیرستانی سخنرانی می‌کردم و از اسلام و انقلاب، از دوران طاغوت، از اسارت و بردگی کشور، از نفوذ اجانب، به‌ویژه اسرائیل و آمریکا در تمام تار و پود کشور، از غارت رفتن ذخائر کشور توسط آنها، از سلطه اجانب، از مشکلات فرهنگ و اقتصاد ایران، از ستم و اختناق، از شهادت بزرگ مردان ایران، از جنایات ساواک، از اسلام‌زدایی توسط رژیم شاه، از نقشه‌های شوم اجانب برای عقب‌نگهداشتن کشور و واسته شدن در همه زمینه‌ها به آنها، از اهداف انقلاب و امام راحل، از شخصیت کم‌نظیر ایشان، از بدذاتی و دشمنی و کینه‌توزی آمریکا و انگلیس، از اهداف جنگ تحمیلی و از آزادی و استقلال می‌گفتم و جوانان فردای آن روز برای حضور در جبهه و دفاع از ارزش‌های انقلاب و حیثیت نظام اسلامی و تودهنی‌زدن به مستکبران و جنگ‌طلبان صف می‌کشیدند و با اینکه می‌دانستند ممکن است شهید، اسیر یا مجروح و جانباز شوند، با عشق و شور بی‌نظیر از همه این خطرهای استقبال می‌کردند و سختی‌ها را در آغوش می‌گرفتند.

تنها مشکل دشمن و پشتیبانان‌شان عدم شناخت این قسمت کار بود؛ فکر همه چیز را کرده بودند، ارتش را ارزیابی کرده بودند، از امکانات اطلاع داشتند، وضعیت نیروی هوایی، زمینی و دریایی ما را خوب می‌شناختند؛ اما دو چیز را نشناخته بودند و نتوانستند بودند ارزیابی کنند؛ یکی خمینی علیه السلام و دیگری فرزندان خمینی علیهم السلام؛ را؛ روحیه ایمان،

ولایتمداری، بصیرت و دشمن‌شناسی و فرهنگ حسینی، یعنی شهادت و هیهاتِ منّا الذله را نفهمیده بودند و از همین جا سیلی خوردند و به شکست خود اعتراف کردند و از رسیدن به اهداف شوم خود و رؤیای شکست انقلاب، ناکام ماندند!

امام علیه السلام درباره آنان فرمود: من همواره به خلوص و صفای شما بسیجیان غبطه می‌خورم و از خدامی خواهم مرا با بسیجیانم محشور گرداند.... من دست یکایک شما پیشگامان رهایی را می‌بوسم و می‌دانم که اگر مسئولین نظام اسلامی از شما غافل شوند در آتش دوزخ الهی خواهند سوخت. آری! این جوانان خواب دشمن را آشفته ساختند و عزت و جاودانگی و مردانگی را در تاریخ ایران اسلامی به نام خود ثبت کردند.

پایگاه‌های بسیج



۱۷

با آغاز جنگ تحمیلی، آرام‌آرام بسیج مردمی شکل گرفت، پایگاه‌های بسیج در محله‌ها، روستاها، در اتاق‌های مخروبه و بدون استفاده، شروع به کار کرد و بسیج مستضعفین پا به عرصه وجود نهاد؛ جوانان داوطلب جمع می‌شدند، ثبت‌نام می‌کردند آموزش می‌دیدند و به نوبت اعزام می‌شدند.

یکی از کارهای من، سرکشی به این پایگاه‌ها بود؛ روزها و شب‌ها تا آخر وقت به روستاها می‌رفتم و در آن اتاق‌های مخروبه و روی آن موکت‌های پاره و خاک‌آلود می‌نشستم و با بچه‌ها حرف می‌زدم؛ حدیث می‌خواندم، آیه می‌خواندم، از جهاد و شهادت و از امام راحل علیه السلام می‌گفتم و گاه به مشکلات‌شان رسیدگی می‌کردم و به آنان قوت قلب می‌دادم و آنان را به صبر تشویق می‌کردم و می‌گفتم: «إِنَّ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ»^۱ اگر خدا را یاری کنید یاری‌تان می‌کند و گام‌های‌تان را استوار می‌سازد.»

گاه در یک روز پانزده سخرانی داشتم و تا آخر شب درگیر بودم؛ ولی وقتی چهره بشاش و لب خندان و عشق و شور بچه‌ها را می‌دیدم،



که چگونه آماده دفاع و عاشق امام و انقلاب هستند، تمام خستگی از وجودم بیرون می‌رفت و به این همه شور و نشاط غبطه می‌خوردم؛ نمی‌دانم خداوند با دل این بچه‌ها چه کرده بود که در اوج جوانی به فکر زن، زندگی، آینده، لباس، تیپ و... نبودند و فقط به امام و دفاع از میهن عزیزمان می‌اندیشیدند. آنها بوی خدا و بوی روح خدا می‌دادند؛ آنها بوی ابدیت، معنویت و شهادت می‌دادند.

آنها تربیت‌شده خدا و روح خدا بودند، تربیت‌شده حسین‌بن‌علی علیه السلام بودند. وقتی خدا به کسی نظر کند قلبش خدایی و روحش ابدی و جاودانه می‌شود؛ محبت غیر خدا از دلش بیرون می‌رود و روحش برای پرواز به ملکوت آماده می‌شود و چنین بود که برای رفتن به جبهه سر از پا نمی‌شناختند و شب‌های عملیات بر یکدیگر سبقت می‌گرفتند و شهادت را در آغوش می‌کشیدند.

عادت من این بود که برای حفظ روحیه خانواده شهدا، به منزل پدر و مادر آنها می‌رفتم و حرف می‌زدم، تبریک و تسلیت می‌گفتم و در تشییع پیکر فرزندشان شرکت می‌کردم، در مراسم ختم آنها سخنرانی می‌کردم تا مبادا منافقان آنها را دلسرد کنند یا خدای نخواستہ احساس خسارت نمایند.

به منزل پدر روحانی شهید رفتم که از دوستان ما بود. پس از شهادت فرزندش به منزلش رفتم؛ پدر این شهید از فرزندش می‌گفت. فرزند او را به پاکی و تقوا می‌شناختم. ایشان می‌گفت: مدت‌ها بود احساس می‌کردم شهید شب‌ها از اتاقش بیرون می‌رود؛ اما نمی‌دانستم به کجا، شک کردم، شبی او را تعقیب کردم، دیدم وضو گرفت و در اتاق تاریکی که حالت انباری داشت مشغول نماز شب و راز و نیاز شد. آنجا فهمیدم که فرزندم چقدر ساخته شده و من او را نمی‌شناختم. آری! خداوند جوانان را این‌گونه عاشق خود ساخت و آنها آسمانی شدند و پس از یاری دینش پرواز کردند و من از اینجا به سخن خدا پی بردم که فرمود: «خدا جان‌ها را می‌خرد و تجارت پرسود نصیب‌شان می‌شود.»

«در حقیقت، خدا از مؤمنان جان و مال‌شان را به [بهای] اینکه بهشت برای آنان باشد خریده است؛ همان کسانی که در راه خدا می‌جنگند و می‌کشند و کشته می‌شوند [این] به عنوان وعده حقی در تورات و انجیل و

قرآن برعهده اوست و چه کسی از خدا به عهد خویش وفادارتر است. پس به این معامله‌ای که با او کرده‌اید شادمان باشید و این همان کامیابی بزرگ است.»^۱

تمرین پرواز

یکی از ویژگی‌های نیروهای بسیجی در دفاع مقدس، که با تمام ارتش‌های کلاسیک دنیا متفاوت بود، این بود که آنها نه به دانشگاه جنگ رفته بودند و نه آموزش‌های آنچنانی دیده بودند؛ بلکه پس از ثبت‌نام در پایگاه بسیج به یکی از مراکز آموزشی در همان شهر می‌رفتند و سپس رهسپار جبهه می‌شدند؛ ولی از میان همین افراد، فرمانده گردان و فرمانده تیپ و لشکر درست می‌شد، متخصص پرتاب توپ، خمپاره، ضدهوایی، خنثی‌سازی مین و تخریب‌چی درست می‌شد، زین‌الدین و باکری و باقری و امثال آنان درست می‌شد؛ همه چیز دفاع ما استثنایی بود؛ حتی نیروهایش و من بارها در جمع بچه‌ها می‌گفتم: یکی از آثار جنگ تحمیلی، کشف سرمایه عظیم ملت و جوانان بود.



اگر جنگ نبود، این همه انسان فداکار و ارزنده شناخته نمی‌شدند؛ ما گنج‌هایی داشتیم که جنگ آنان را کشف کرد.

امام صادق علیه السلام فرمودند: «الْأَناسُ مُعَادِنُ كَمُعَادِنِ الذَّهَبِ وَ الْفِضَّةِ؛^۲ مردم مانند معادن طلا و نقره هستند [که باید آنها را کشف کرد؛ البته این کشف به کوره رفتن و آبدیده شدن نیاز دارد و انسان‌ها در سختی‌ها پخته می‌شوند و آدم‌های مستقیم و بدون غل و غش کشف می‌گردند؛ مانند طلا و نقره که باید ذوب شود تا خالص از ناخالص جدا گردد و قیمت پیدا کند.

حضرت علی علیه السلام فرمودند: «فِي تَقَلُّبِ الْأَحْوَالِ، عَلِمَ جَوَاهِرِ الرِّجَالِ؛^۳ در دگرگونی حالات، گوهر مردان شناخته می‌شود.»

انسان تا در جمع آنها نباشد، این همه عظمت و روح بلند را نمی‌تواند باور کند.

۱. توبه، آیه ۱۱۱.

۲. کافی، ج ۸، ص ۱۷۷؛ من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۸۰.

۳. کافی، ج ۱۵، ص ۷۱.



پادگان‌های آموزشی، نخستین گام این عزیزان به سمت کمال و درحقیقت، معراج نخست جوانان بود؛ در آنجا سنگرهای خاکی را تجربه می‌کردند و می‌آموختند چگونه پرواز کنند، چگونه کشف شوند، چگونه حسینی شوند و چگونه به خیل سربازان امام عصر علیه السلام پیوندند و کربلایی شوند؛ تمرین اسلحه فقط نبود، تمرین عشق بود، تمرین معنویت و خالص شدن بود، تمرین صیقل دادن دل و جان و تمرین بی‌رنگی بود، تمرین از خاک برخاستن و تا افلاک رفتن بود؛ لباس بسیجی، لباس خاکی، ماشین خاکی، چادرها هم خاکی و تمرین خاکی شدن و یک‌شبه ره صدساله را پیمودن بود و از این رو، برای اعزام به جبهه سر از پا نمی‌شناختند؛ اگر یک روز عقب می‌افتادند گریه می‌کردند، متوسل می‌شدند و التماس می‌کردند. خدایا! این تحول حال به احسن الحال و این شور حسینی و عشق خدایی چگونه حاصل شد؟ خداوندا! تو در وجود آنان چه دیدی که این چنین آنها را متحول ساختی و این‌گونه دست‌شان را گرفتی.

تمرین عاشقی

هیچ‌کس نمی‌تواند حال و هوای بچه‌ها را ترسیم کند. وصف آن حالات در کلمات یا عکس و فیلم نمی‌گنجد؛ زیرا روحیات، احساسات و معنویات اموری غیرمحسوس هستند و درک آنها با حواس مادی ممکن نیست و مصداق اصطلاح «يُذَرَكُ وَلَا يُوصَفُ» هستند.

در جبهه مقرهایی بود که لشکرها، تیپ‌ها و گردان‌ها در آن مستقر می‌شدند و سپس نیروها در تخصص‌ها و نیازهای گوناگون تقسیم می‌گشتند؛ از آشپزی و کار در آشپزخانه گرفته تا مکانیکی ماشین‌های جبهه و از شهرسازی و جاده‌سازی و نصب پل تا توپچی و خمپاره‌چی و تیربارچی و از نیروهای امدادی هلال‌احمر تا بیمارستان‌ها و بهداری‌های صحرایی و از بی‌سیم‌چی و مخابرات تا دکتر و پرستار و از گروه‌های اطلاعات عملیات تا گروه‌های تخریب و خنثی‌سازی مین‌ها و از سرباز تا فرمانده لشکر و از مؤذن و سخنران و امام جماعت تا نگهبانی و

دیده‌بانی و پشتیبانی، از طراحی عملیات تا انتقال مجروحان و شهدا به پشت خط و از سنگرهای گروهی تا سنگرهای انفرادی در گرمای ۵۰ درجه شلمچه و جزیره مجنون و پشه‌های مالاریا تا برف‌های کردستان و سرمای منفی ۲۰ درجه یا بیشتر از آن و گاه از نبود قطره‌ای آب یا غذا تا سه‌روز گرسنگی و تشنگی و از گم‌شدن و اسیر دشمن شدن تا مجروح شدن و رفتن خون از بدن و بیهوش یا شهید شدن و از رفتن روی مین و متلاشی شدن تا باز کردن معبر برای عبور رزمندگان و خوابیدن روی سیم خاردار برای عبور نیروها، سختی جبهه‌ها بود.

چه کسی می‌تواند این حقایق را درک کند؟ چه کسی باور می‌کند وقتی شب عملیات از دلیرمردان جبهه نبرد و شیرزنان پرستار در عمق خطوط و نجات مجروحان عملیات برای باز شدن معبر باید عده‌ای روی مین بروند تا مین‌ها منفجر شود آن‌قدر داوطلب صف می‌کشند که اضافه می‌آمد. یا وقتی قرار است از سیم خاردار عبور کنند باید عده‌ای روی سیم‌ها بخوابند و نیروها روی آنها پا بگذارند و عبور کنند، بیش از حد نیاز برای قربانی شدن داوطلب می‌شوند. این روحیات از کجاست؟ در کدام یک از ارتش‌های دنیا حتی یک نفر با چنین روحیه‌ای پیدا می‌شود؟ آنها فرزندان قرآن بودند، فرزندان حسین علیه السلام بودند، فرزندان خمینی بودند، فرزندان اسلام مهدوی، اسلام علوی، اسلام شهادت، اسلام هیئات منّا الذّله، اسلام ضد بی‌تفاوتی‌ها و مرفهین بی‌درد، اسلام ناب محمدی صلی الله علیه و آله آری! این بچه‌های عاشق شهادت، که ذره‌ای ترس در دل آنها نبود، فرزندان این اسلام‌اند.



عشق و دلبری با معبود

در جبهه، همه چیز با پشت جبهه و خانه و شهر فرق می‌کرد؛ آنجا همه چیز خدایی بود و رنگ خدایی گرفته بود؛ حتی اخلاق بچه‌ها عوض شده بود، همه خندان بودند، همه گرم و صمیمی و یکرنگ بودند، بداخلاقی نبود، عصبانیت نبود، گناه، توهین، دشنام و غیبت و بدگویی نبود، غریبی و غربت معنا نداشت، خستگی و بی‌خوابی و کسالت نبود؛



چند شب نخواایده بودی اصلاً گلایه نمی‌کردی، دل‌شان برای زندگی و خانه و همسر و فرزند تنگ نمی‌شد، اصلاً نمی‌خواستند به مرخصی بروند، اگر هم فرمانده به‌زور مرخصی می‌داد قبول نمی‌کردند، اگر برادران‌شان شهید شده بودند و لازم بود سری به پدر و مادر بزنند دل‌شان قبول نمی‌کرد، اگر چشم‌شان را باز می‌کردند و خود را روی تخت بیمارستان می‌دیدند بی‌اختیار برمی‌خاستند تا به خط بروند، نمی‌دانستند پای‌شان روی مین رفته و قطع شده و اصلاً حواس‌شان نبود که پا ندارند.

جبهه شده بود معشوقه، سنگر شده بود خانه و گرد و خاک جبهه شده بود مونس همه بسیجی‌ها.

در جبهه، همه با هم برادر بودند؛ نه فقط یکدیگر را برادر صدا می‌کردند بلکه همه یک روح بودند در چندین بدن؛ وقتی تو را از دور می‌دیدند و به سراغ‌شان می‌رفتی، چنان با تو گرم می‌گرفتند، تعارف می‌کردند که به سنگرشان بروی و با آنها حرف بزنی، انگار که فامیل نزدیک‌شان هستی یا سال‌ها با هم دوست هستید؛ دل‌ها پاک بود، غرور و تکبر نبود، چیزی نبود که به آن برتو بنازند یا فخر کنند یا به او دلخوش کنند، جز سنگر، خدا، نماز، دعای توسل، دعای کمیل، دعای ندبه، ذکر یامهدی، یاحسین، یازهرا، لبیک یا خمینی، هنگام اذان همه برای نماز می‌ایستادند، شیشه‌های مربا استکان چای‌شان بود، قوطی‌های کمپوت ظرف آب‌شان، خاک سنگرها فرش زیر پای‌شان، فانوس کم‌نور چراغ مقر و سنگرشان و مهتاب، نور محیط رفت و آمدشان و پوتین‌های خاکی و لباس‌های یک‌رنگ بسیجی مایه فخرشان.

نماز اول وقت و نماز جماعت، عشق‌شان و مناجات با خدا، به‌ویژه در شب‌ها و سحرها و نماز شب و گریه و ناله با خدا میان برف‌های سرد بیرون از سنگر عاشقی‌شان بود. قرآن‌های کوچک، کتابچه‌های زیارت عاشورا، دعای توسل، زیارت آل یاسین و... همراه و هم‌رازشان بود.

حال یکدیگر را رعایت می‌کردند؛ اگر یکی خسته بود به جای او می‌ایستادند، کمکش می‌کردند، لباس‌های هم‌سنگری‌های‌شان را می‌شستند بدون اینکه کسی بداند چه کسی این کار را انجام داده است؛ پوتین‌ها را واکس می‌زدند و تمیز می‌کردند بدون اینکه کسی بفهمد چه کسی این کار را انجام داده است، انگار اینان آسمانی‌اند، خاکی و زمینی

نیستند! پاکِ پاک، بی‌غش و بی‌کلک، بی‌ریا و بی‌ادعا؛ انگار که روح بلند و اقیانوس بی‌کران در جبهه‌ها بود که هرکس از هرکجا می‌آمد جذب آن روح و آن اقیانوس می‌شد. در جبهه‌ها درجه نبود، سردار و فرمانده و سرباز تازه‌به‌جبهه‌رفته، همه لباس بسیجی می‌پوشیدند و وقتی وارد جمع می‌شدی و به سنگرشان می‌رفتی، تشخیص نمی‌دادی فرمانده کیست؛ فقط وقتی در مورد عملیات صحبت می‌کرد متوجه می‌شدی فرمانده است؛ آن‌قدر احترامت می‌کرد و تو را تحویل می‌گرفت که انگار تو فرمانده هستی و او سرباز است.

عبادت و دلبری با خالق و عاشقی با معبود در جبهه‌ها معنا پیدا کرد؛ بچه‌های جوان چنان خدایی می‌شدند که انگار سال‌ها کلاس عرفان رفته‌اند و یک عمر در حال تمرین هستند؛ ناگهان کیمیای جبهه‌ها و روح مهدوی حاضر در جبهه آنها را به طلای ناب تبدیل کرد و دیگر خاکی و زمینی نبودند و دیگر چیزی جز خدا برای‌شان ارزش نداشت.^۱ چه کسی می‌تواند زیبایی آن سجده‌های طولانی روی برف‌ها را در سرمای ۲۰ درجه زیر صفر درک کند. این فرشتگان سبک‌بال چنان با معبود خود انس داشتند که سرما و گرما برای‌شان معنی نداشت و دل‌شان برای او تنگ می‌شد و هر لحظه دنبال فرصتی بودند تا با او نجوا کنند. این‌گونه بود که شب عملیات بر یکدیگر سبقت می‌گرفتند، یکدیگر را در آغوش می‌گرفتند و خداحافظی می‌کردند؛ انگار می‌دانستند لحظه پرواز فرارسیده و وعده دیدار نزدیک شده؛ از این‌رو اگر به هر دلیل به کسی اجازه نمی‌دادند در عملیات شرکت کند، التماس می‌کرد، گریه می‌کرد، دست و پای فرمانده را می‌بوسید تا اجازه میدان بگیرد.

عشق به شهادت وجودشان را شعله‌ور ساخته بود. به هرکس متوسل می‌شدند که دعا کند شهید شوند؛ آری! این روحیات بود که دشمن سر تا پا مسلح را به توبه و قبول قطعنامه و شکست واداشت. بی‌دلیل نیست که به جای جنگ نظامی، جنگ فرهنگی را آغاز کردند؛ جنگ مواد مخدر، جنگ تباهی نسل جوان، برنامه‌های کفرآمیز شبکه‌های پلید ماهواره‌های و اینترنتی و هجمه و شبیخون فرهنگی؛ پول‌های کلان



۱. عَظُمَ الْخَالِقُ فِي أَنْفُسِهِمْ فَصَغُرَ مَا دُونَهُ فِي أَغْيَبِهِمْ، فَهَيْمَ وَالْجَنَّةُ كَمَنْ قَدْ رَأَاهَا، فَهَيْمَ فِيهَا مُنْعَمُونَ، وَهَمَّ وَالنَّارُ كَمَنْ قَدْ رَأَاهَا؛ خدا در جان‌شان بزرگ است و دیگران کوچک مقدرند، بهشت برای آنان چنان است که گویی آن را دیده‌اند و در نعمت‌های آن بهسر می‌برند و جهنم را چنان باور دارند که گویی آن را دیده‌اند و در عذابش گرفتارند.



هزینه می‌کنند تا اعتقادات مردم را سست کنند، معنویت را کم‌رنگ سازند، ذهن‌ها را پر از شبهات شیطانی کنند؛ آن جنگ را همه درک کردند؛ ولی این جنگ را، که بسی خطرناک‌تر است، کمتر کسی بوی باروتش را استشمام کرده، کمتر کسی تخریب آن را حس نموده و کمتر کسی در فکر مسلح کردن ملت است.

امروز همان جوان دیروز مورد هجوم فرهنگی و بمباران فرهنگی است و هر لحظه ممکن است دین خود را از دست بدهد. گروهک‌های الحادی و فرهنگ تباه‌ساز غرب، جوانان و نوجوانان، بلکه کودکان ما را هدف گرفته‌اند.

گروه تخریب و اطلاعات عملیات

همه بچه‌های جبهه استثنایی بودند؛ ولی بچه‌هایی که در اطلاعات عملیات و تخریب شرکت می‌کردند ناب‌تر و استثنایی‌تر بودند؛ من با این بچه‌ها خیلی در ارتباط بودم؛ واقعاً انسان‌های نابی بودند؛ چون کارشان از همه سخت‌تر بود؛ تمام عملیات بر محور این بچه‌ها و اطلاعات‌شان می‌چرخید. این بچه‌ها مواضع دشمن را شناسایی می‌کردند تا بقیه بدانند تمرکز نیروها کجاست، ادوات و امکانات آنها چقدر است و اگر می‌خواهیم عملیات کنیم از کجا بهتر است و چه تدارکی باید داشته باشیم....

بچه‌های تخریب که برای باز کردن محورها و خنثی‌سازی مین‌ها و مانند آن می‌رفتند از نیروی ایمان قوی و روح شهادت‌طلبی محض و اخلاص کامل برخوردار بودند؛ این دو گروه، از ناب‌ترین‌ها بودند. من بیشتر با بچه‌های استان بوشهر انس داشتم، به‌ویژه بچه‌های دشتستان؛ دلیران دشتستان و تنگستان در برابر انگلیسی‌ها ایستادند و قهرمانی چون شهید رئیس‌علی دلواری دارند. من در تمام زمان جنگ با این بچه‌ها انس داشتم چه پشت جبهه و چه در جبهه. تیپ المهدی (عج) که بعدها به لشکر المهدی تبدیل شد، جایگاه این نیروهای زبده بود؛ بچه‌هایی که همواره پای صحبت‌ها بودند و به گفته خودشان بحث معاد بود که آنها را جبهه‌ای کرد.

عشق‌ورزی و وفاداری این بچه‌ها قابل وصف نیست. اعتماد، ایمان، هوشمندی، ایثار، شهادت‌طلبی، خلوص، امانت‌داری و صداقت از ویژگی‌های این گروه بود. بسیاری از بچه‌هایی که در این بخش بودند به خیل شهدا پیوستند و از ما پیشی گرفتند و به سلامت به مقصد رسیدند و ما مانده‌ایم با هزاران آفت و خطر، دلهره از آینده و نگرانی از چگونگی ختم امور. خداوند را به حق خلوص آن شهدا سوگند می‌دهیم ما را عاقبت به‌خیر کند و شرمنده حضورشان نسازد.

دغدغه بچه‌ها

بیشتر اوقات به دیدن بچه‌ها را می‌رفتم، شب‌ها بیشتر در سنگر گروه تخریب بودم. بچه‌های تیپ المهدی اکثراً اهل بوشهر و برازجان بودند و من علاقه خاصی به آنها داشتم؛ آنها هم علاقه خاصی به بنده داشتند، حتی در وصیت‌نامه‌های‌شان نسبت به حقیر اظهار لطف کرده‌اند؛ البته حقیر آنجا مثل خودشان بودم، هم زندگی‌ام، هم رفتارم، گرچه خاک کف پای آنها هم نبودم و برای همین شهادت نصیب آنان شد و نصیب من نشد و از قافله جا ماندم.



سال‌ها آنها در جوار حق و بر سر سفره امام حسین علیه السلام نشسته‌اند و من مانده‌ام با این همه فتنه و فرازونشیب و عجایب زمانه، ریزش‌ها، خیزش‌ها، تحولات عجیب، خطوط سیاسی، آزمایش‌های گیج‌کننده، رحلت امام عزیز و مصایب پس از آن، غربت رهبر فرزانه، جنگ‌های نابرابر فرهنگی که جای آن بچه‌ها خالی است؛ البته امیدواریم آنهایی که مثل من درمانده و زنده‌اند، راه‌گم نکنند و همچنان در کنار رهبری و ولایت مانده باشند؛ حتی آنها هم وصیت نوشته‌اند هرچند شهید نشده‌اند، وصیت‌نامه خود را اگر دور نینداخته‌اند بردارند و بخوانند که ببینند در چه حال و هوایی بودند، یادشان باشد هم‌زمان شهیدشان چه می‌گفتند و چه می‌خواستند.

بنیاد شهید ده‌ها هزار وصیت‌نامه از شهدا، به‌صورت استانی و کشوری جمع‌آوری کرده است. در استان اصفهان می‌گفتند چهارده



هزار وصیت‌نامه جمع‌آوری و تدوین شده و در هیچ‌یک از آنها مطلب شخصی مطرح نشده و فقط بر چند محور دور می‌زند؛ مانند: به نماز اهمیت دهید، نماز اول وقت را فراموش نکنید، امام و رهبر را تنها نگذارید، با استکبار سازش نکنید، در برابر آمریکا کوتاه نیایید، در نماز جمعه شرکت کنید، حجاب و عفاف را رعایت کنید، امر به معروف و نهی از منکر را ترک نکنید، از امام و نظام اسلامی دفاع کنید، وحدت را حفظ کنید، مسئولان به مردم خدمت کنند، مردم را در ادارات سرگردان ن سازند، خون شهیدان را پایمال نکنید و

برخی از این سفارش‌های شهدا:

پیروی از اهل بیت (علیهم‌السلام):

از امت اسلامی می‌خواهم بدون هیچ بدعت از احکام اسلام و قرآن، از سیره و سنت نورانی حضرت رسول اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) و ائمه اطهار (علیهم‌السلام) پیروی کنند.

شهید مجید تیغ‌ساززاده / پ ۱۱۷۵۱۰۲

ای پدران و مادران ولایت‌مدار! ولایت علی (علیه‌السلام) و فاطمه (علیها‌السلام) را داشتن، یعنی همچون علی و فاطمه در همه صحنه‌ها هوشیار و بیدار باشید که دشمنان اسلام علیه شما توطئه نکنند.

شهید عباسعلی کدخدایی / پ ۱۶۱۴۳۵۷

پیروی از ولایت فقیه

اجازه بدهید شما را متوجه ولایت فقیه سازم و بی‌هیچ غرضی عرض کنم که او حامل پیام الهی است؛ او مفسر احکام خدا است؛ او به ولایت رسول‌الله متصل است.

شهید امیرحسین صبوری

این را بدانید که فقط ولایت فقیه می‌تواند ایران و جهان را از گودال بزرگ منجلا ب فساد و تباهی بیرون بکشد و به سوی جامعه اسلامی هدایت کند. شهید مجید تاجیک

گرد محور امامت و ولایت بچرخید، از تفرقه بپرهیزید و خون شهیدان را پایمال نکنید.

شهید علی الله مهرجو

اولین وصیت به ملت همیشه در صحنه ایران است همان طور که از اول پشتیبان ولایت فقیه بودند و از او حمایت می کردند، از این پس هم باید وحدت و یکپارچگی خود را حفظ کنند.

شهید محمد نظری

پیرو ولایت فقیه باشید که همان ولایت خداوند و پیغمبران و امامان است. سخنان امام را - اگر مسلمان و شیعه هستید- سرلوحه همه امور خود قرار دهید.

شهید محسن پور حسن

ای امت بیدار و ای منتظران و زمینه سازان حکومت جهانی حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه! بدانید تنها در سایه ولایت است که انسان به ارزش های الهی و انسانی خواهد رسید و گرنه هر عملی بدون داشتن ولایت، بیهوده است. رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: «مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةَ الْجَاهِلِيَّةِ»؛ هر کس بمیرد و امام زمانش را نشناسد مرده است، به مردن زمان جاهلیت. اینک، امام امت، خمینی بت شکن، که نایب امام زمان (عج) است، پرچمدار این ولایت هستند.

شهید محمود رفیعی میان دشتی

الگو گرفتن از امام حسین علیه السلام

ما در جبهه ها از حسین بن علی علیه السلام سرمشق گرفتیم و به شما سفارش می کنیم از امام حسین علیه السلام و مکتب او دست برندارید که سعادت دنیا و آخرت شما است.

شهید حسین علی آقایی / پ ۴/ ۱۰۰۵۵۰۴

من عاشق شهادتم و به گفته قاسم بن حسن، مرگ برایم از غسل شیرین تر است.

شهید حسین هویدا کاشی / پ ۴۲/ ۱۸۳۱۸۴۲





من همچون مولایم می‌گویم که اگر با شهادت و کشته شدن من درخت اسلام بارور و ماندگار می‌شود، پس ای خمپاره‌ها و گلوله‌ها! سینه‌ام را بشکافید و بدنم را تکه‌تکه کنید، چه شیرین خواهد بود شهادت در راه مکتب اسلام.

شهید محمد نجف آبادی اصفهانی / پ ۱۰۵۳۱۱۳

نماز اول وقت

نمازهای‌تان را در اول وقت و حتی‌المقدور به جماعت بخوانید.

شهید مصطفی نیک دست / پ ۱۸۰۵۸۲۸

از تمام مردم جامعه اسلامی می‌خواهم که نماز جماعت و نماز جمعه را فراموش نکنند؛ چون پیروزی نهایی فقط در این نمازهاست و ترس تمامی دشمنان از این جماعات است.

شهید علیرضا موحدی / پ ۱۷۲۹۷۳۶

در نماز جمعه و جماعات شرکت کنید و مشت محکمی بر دهان یاوه‌گویان باشید.

شهید عبدالرضا کارگر / پ ۱۶۰۴۸۵۶

نمازهای‌تان را سر وقت بخوانید و در نماز باشکوه جمعه شرکت کنید و در نماز جماعت شرکت کنید؛ چون دشمن از نماز و دعا می‌ترسد و از همین نمازها و دعاهاست که ضربه می‌خورد.

شهید احمد فرودست / پ ۱۸۲۵۱۳۸

احیای مساجد

سنگر مسجدها را پر کنید و جماعات را بیشتر از این‌ها بکنید، سنگر مساجد را پر کنید.

شهید عزیزاله اسدی / پ ۱۰۳۹۸۰۶

من شما را قسم می‌دهم مساجد را خالی نگذارید تا منافقان بتوانند در مساجد رخنه کنند و به انقلاب صدمه بزنند.

شهید حجت اله کرمی / پ ۱۶۲۱۷۵۷

نماز شب

تا می‌توانید نماز شب را به‌پا دارید و راز و نیاز داشته باشید که همین راز و نیاز و دعاها جنگ را پیش برده است.

شهید اسداله لطفی / پ ۱۶۵۳۵۴۴

وحدت

نمازهایتان را سر وقت بخوانید و همیشه به یاد خدا باشید، دعاها را برپا دارید و در دعا شرکت کنید که کلید مغفرت و رحمت الهی است. در تشییع جنازه‌ها شرکت کنید، وحدت را حفظ کنید که وحدت کلید پیروزی و ظفر است.

شهید جلال حسین پور ۱۳۶۶-۱۳۴۸ (فسا)

حجاب

به خواهران مهربانم وصیت می‌کنم حجاب خود را حفظ کنید؛ زیرا حجاب زنان ما سلاح آنها در مبارزه فرهنگی است و در دامن خود فرزندانی را پرورش می‌دهند که به اسلام خدمت کنند.

شهید احمد ابراهیمی (۱۳۶۲-۱۳۴۰ تهران)

از تو خواهرم می‌خواهم حجابت را نگه داری؛ چون حجاب تو کوبنده‌تر از خون من است.

شهید عزیزاله آذری نجف‌آبادی (۱۳۶۶-۱۳۴۸ قم)

استعمارگران

هیچ‌گاه و هیچ زمان با استکبار جهانی به توافق ننشینید که او در فکر نابودی شماست؛ پس همیشه با او در نبرد باشید؛ زیرا استکبار جهانی ذاتا تجاوزکار است و اگر امروز دم از صلح و مذاکره می‌زند، فردا خیال استعمار شما را دارد.

شهید اصغر حق شناس / پ ۱۲۴۳۱۹۵





خلف صالح شهیدان

چقدر خوب است بچه‌های جبهه و جنگ که توفیق شهادت نیافته‌اند و خلف صالح شهیدان هستند و تکه‌تکه شدن هم‌زمان خود را دیده‌اند، به یاد آن روزها باشند، به یاد آن همه اخلاص و بی‌ادعایی و زهد و بی‌اعتنایی به دنیا باشند، مثل بعضی‌ها به فکر نان و آب و شرکت و مقام و ریاست و جاه و جلال نباشند که فرهنگ جهاد و شهادت غیر از این‌ها بود، در خطوط سیاسی راه را گم نکنند؛ راه فقط راه ولی فقیه است؛ امام علیه السلام فرمودند: پشتیبان ولایت فقیه باشید تا به کشور آسیب نرسد؛ فرمودند: من در میان شما باشم یا نباشم به همه شما وصیت می‌کنم نگذارید انقلاب به دست ناهلان و نامحرمان بیفتد. چرا بعضی همسران شهید یا فرزندان‌شان در خط رهبری حرکت نمی‌کنند و از بعضی جریان‌های ضدنظام حمایت می‌کنند؟ آیا این‌ها غصه‌هایی نیست که کمر را می‌شکند و جگر را آتش می‌زند؟ چرا در آزمایش‌های پس از جنگ و پس از امام بعضی‌ها نتوانستند نمره خوب بگیرند و سخنگوی دشمن شدند و برخلاف خون شهیدان حرکت کردند؟!

آیا درد نیست کسانی که چندین حکم از امام راحل دارند و خود را نور چشم امام می‌دانند، امروز برخلاف افکار امام علیه السلام موضع بگیرند و شاگرد امام را که امروز بار مسئولیت حفظ انقلاب را در این دنیای پر آشوب و میان این همه دشمن‌گرگ صفت بر دوش گرفته و به کمک همگانی و عزم جدی نیاز دارد تنها بگذاریم و با مخالفان امام و نظام هم‌صدا شویم. آیا درد نیست این افراد ادعا کنند که تاریخ مصرف افکار امام گذشته یا نظارت شورای نگهبان چنین یا قانون اساسی، که میثاق ملی و محصول خون شهیدان است، چنان و... چرا کسی که روزی خود را دانشجوی پیرو خط امام می‌دانست و در تسخیر لانه جاسوسی حضور داشت، اعلام کند حاضریم از آمریکا عذرخواهی کنیم؟ آیا آمریکا عوض شده یا این‌ها عوض شده‌اند؟ بگذاریم و بگذریم که درد بسیار است. کاش امام سر از قبر بیرون آورد و ببیند بعضی از کسانی که آن روزها خود را یاران او می‌دانستند امروز چه موضعی دارند؟ کاش بعضی شهدا سر بیرون می‌آوردند و می‌دیدند بعضی‌ها چگونه عوض شدند و راه را گم کردند، هرچند آنان شاهدند و ناظر و